

نقد ایده برخورد ادیان از منظر حکمت خالده*

جیمز کاتسینگر و ولید الانصاری
ترجمه حمید رضا زاده** و روح الله موحدی***

چکیده: به رغم اینکه هانتینگتون و دیگر محققان هم فکرش دلیل می آورند برخورد تمدن ها امری اجتناب ناپذیر است، این جستار دیدگاه مخالفی ارائه می کند که بر اساس آن خود دین منشأ تعارض ها نیست. نویسندگان با توصیف مبانی الهیاتی فهم مسیحی از مسیح و فهم اسلامی از جهاد، این مسئله را بررسی می کنند که چگونه هر دو سنت در راستای توجیه خشونت مورد بدفهمی و تفسیر نادرست واقع شده اند.

مقدمه

جستار حاضر این عقیده نویسندگان را بازتاب می دهد که علی الاصول هیچ دلیلی برای نزاع اسلام و مسیحیت وجود ندارد. البته نمی خواهیم این واقعیت را انکار

* این نوشتار ترجمه ای است از:

Cutsinger, James S., and Waleed El-Ansary. "A perennialist perspective on religion and conflict." *European View* 6, no. 1 (2007): 49-56.

** کاندید دکتری فلسفه اسلامی، مشهد: جامعه المصطفی العالمیه

Email: Hamidallah67@gmail.com

*** کاندید دکتری فلسفه اسلامی، قم: جامعه المصطفی العالمیه، مجتمع آموزش عالی امام خمینی

Email: Movahedi66@gmail.com

کنیم که کم‌وبیش در راستای مرزبندی هانتینگتون [۸] و دیگر نظریه‌پردازان سیاسی هم‌فکرش بین اسلام و مسیحیت نزاع وجود داشته و دارد. دغدغه ما صرفاً این است که این فرضیه بسیار شایع را که این نزاع اساساً ماهیت دینی دارد، زیرسؤال ببریم. در مقابل، معتقدیم هر نوع «برخورد»ی را که بین این دو جهان بزرگ معنوی ردیابی کنیم، نه به خود ادیان، بل به سوءبرداشت و سوءاستفاده از آموزه‌های سنتی بازمی‌گردد. هیچ‌کس از شنیدن اینکه مسیحیان و مسلمانان یکدیگر را اشتباه فهمیده‌اند، شگفت‌زده نمی‌شود، اما به نظر ما یکی از علل مهم‌تر این نزاع، فهم نادرست و استفاده نابجای مسلمانان و مسیحیان از آموزه‌های متعارف خودشان است.

بدیهی است که چنین موضوع گسترده‌ای، برای یک مقاله کوتاه، بیش‌ازحد بزرگ و سنگین است. اما ما به‌جای انجام بحثی مفصل، صرفاً در پی ارائه دو نکته هستیم، آن‌هم نه با این هدف که خوانندگان را متقاعد کرده یا به نتیجه‌گیری ثابتی سوق دهیم، بل با این هدف که تأمل موشکافانه‌تر و عمیق‌تر آنان را درباره موضوعات اساسی موردبحث برانگیزانیم. نکته نخست، که ماهیت نظری و الهیاتی دارد، مبتنی بر آموزه‌های مسیحی درباره شخص مسیح است. نکته دوم، که آشکارا ماهیت عملی یا کاربردی بیشتری دارد، درباره برداشت اسلامی از جهاد است. مسلماً این دو نکته در نگاه نخست بی‌ارتباط به نظر می‌رسند. اما به گمان ما، این دو نکته نقطه پایان خط تاریخی واحدی قرار دارند: فهم مسیحی از مسیح به‌صورت غیرمستقیم برای سوءاستفاده مسلمانان از جهاد فرصت فراهم می‌آورد - هرچند نمی‌گوییم علت این سوءاستفاده می‌شود. البته باید روی عبارت «به‌صورت غیرمستقیم» دقت کرد، زیرا ارتباط مدنظر ما قرن‌هاست که وجود دارد و مجموعه‌ای از عوامل دیگر در آن پیچ‌وخم‌هایی پدید آورده است.

صادقانه سخن بگوییم که ما نویسندگان از منظر مکتب حکمت خالده در زمینه مطالعه تطبیقی ادیان کار می‌کنیم؛ استاد کاتسینگر ارتدکس مسیحی است و استاد الانصاری مسلمان اهل سنت. الهی‌دانان و فیلسوفان دین، «حکمت خالده» را به دو شیوه متمایز فهمیده‌اند. در میان نویسندگان مسیحی، حکمت خالده غالباً یادآور میراث سنتی یونان و روم باستان است و به عقایدی درباره خدا، ماهیت انسان، فضیلت و دانش اشاره دارد، عقایدی که محصول مشترک آبابی کلیسا، مدرسیان

قرون وسطا، فیلسوفان پیش از میلاد مخصوصاً افلاطون و ارسطو و رواقیان است. اما اصطلاح حکمت خالده در معنای وسیع‌تری نیز به کار رفته است. در این معنای وسیع‌تر، اصطلاح فوق به دیدگاهی اشاره دارد که تمام سنت‌های بزرگ دینی جهان را تجلیات یک حقیقت نجات‌بخش می‌داند. پیروان مکتب حکمت خالده معتقدند که همه حکمت‌ها سرچشمه الهی واحدی دارند؛ آنان این حقیقت را به گلی جاویدان تشبیه می‌کنند که در طول تاریخ بارها شکوفه داده است. ادیان بزرگ، از جمله مسیحیت و اسلام، اشکال متفاوت آن حکمت‌اند؛ آن‌ها راه‌های مختلفی‌اند که به یک قلّه الهی واحد منتهی می‌شوند. مسلماً برحسب ظاهر، آموزه‌های این ادیان تفاوت‌های آشکاری با یکدیگر دارند و حتی اغلب چنین به نظر می‌رسد که با یکدیگر متعارض‌اند. به‌عنوان مثال، یکی از آموزه‌های مسیحیت این است که خدا دارای سه شخصیت است و پسر خدا که شخص دوم از این سه شخص است در قالب عیسی مسیح تجسد یافته است، آموزه‌ای که ظاهراً در قرآن رد می‌شود.^۱ اما بر اساس حکمت خالده، کسانی که نسبت به معانی مابعدالطبیعی و نمادین متون مقدس و آموزه‌های دینی توجه دارند و ریسمان طلایی اعتقادنامه‌ها را تا معنای عمیق‌تر معنوی آن پی می‌گیرند، می‌توانند بین این نوع آموزه‌های به‌ظاهر متفاوت از درون آشتی برقرار سازند. بنابراین طبق حکمت خالده، این امکان وجود دارد که هم به معنای ظاهری و روح سنت خود ایمان کامل داشته باشیم و هم بپذیریم که آن حقایق نجات‌بخش ضروری که سنت ما بیان می‌کند به‌طرزی نجات‌بخش در اشکال مقدس دیگری نیز ابراز شده است، اشکال مقدسی که در نهایت به چیزی فراتر از خود اشاره دارند که همان «وحدت متعالی ادیان» است.^۲

نوشتار با بحث استاد کاتسینگر درباره پرسش مسیح‌شناختی آغاز می‌شود و سپس تأملات استاد الانصاری را درباره واژه جهاد گزارش می‌کند.

برداشت نادرست از آموزه‌ای سنتی

باید اذعان کرد که در طول تاریخ اکثر مسیحیان قائل به حکمت خالده نبوده‌اند. اکثر آن‌ها یا جزو انحصارگرایان بوده‌اند که امکان رستگاری را برای افراد خارج از کلیسا انکار می‌کنند یا جزو شمول‌گرایان بوده‌اند که برای پیروان ادیان دیگر نیز امکان رستگاری قائل‌اند، اما ادیان دیگر را بدون کار نجات‌بخش پسر متجسد بی‌تأثیر یا ناکافی می‌دانند.^۳ به این نکته نیز باید اذعان کرد که این نوع برتر

دانستن یا مستثنا شمردن مسیحیت، در مقام یگانه دین حق یا در مقام دینی که صدقش قطعی است علت بسیاری از نزاع‌های مسیحیان با پیروان سنن دیگر بوده است، احتمالاً از همه مهم‌تر با مسلمانان. اما به نظر ما، این تفسیر از مسیحیت نشان‌دهنده برداشت نادرستی است که مسیحیان از آموزه‌های سنتی خود داشته‌اند. البته قطعاً منظور ما این نیست که این تفسیر هیچ‌گونه فایده معنوی در بر ندارد. هدف اصلی هر دین، که متون مقدس و بنیانگذاران آن دین به وجود می‌آورند، این است که به پیروانش کمک کند تا بر صورت واحدی از حقیقت نجات‌بخش متمرکز باقی بمانند. بنابراین هدف اصلی ادیان این نیست که برای گفت‌وگوی بین‌الادیانی مبنا فراهم آورد. اما با این حال، اگر به این نکته توجه کنیم که منشأ مشترک ادیان منبعی متعالی است که به گواهی خود این ادیان، بی‌نهایت فراتر از تجلیاتش است، آنگاه صورت‌بندی‌های اعتقادی از متون مقدس هر دین باید حاوی روزنه‌ها و سرنخ‌هایی باشد که اعتبار اساسی حکمت خالده را نشان می‌دهند. ممکن است این سرنخ‌ها به‌آسانی در سطوح خارجی سنن دینی پیدا نشوند، اما در مرکزی‌ترین و اساسی‌ترین آموزه‌های این سنن یافت می‌شوند. این سخن مسلماً درباره مسیحیت نیز صادق است. در مسیحیت، مهم‌ترین سرنخ‌ها را می‌توان در نظریه‌های سنتی مربوط به شخص مسیح پیدا کرد.

مسیحیان غالباً مدعیات خود درباره برتر دانستن مسیحیت و تمایلشان به مسیحی ساختن تمام مردم را با نقل این سخنان مسیح توجیه می‌کنند: «راه منم، حقیقت منم و زندگی منم. هیچ‌کس به‌سمت پدر نمی‌آید، جز از طریق من» (یوحنا ۱۴: ۶). اما از نظر الهی‌دانان حکمت خالده، تفسیر انحصارگرایانه و حتی شمول‌گرایانه از این بخش و بخش‌های مشابه کتاب مقدس به‌هیچ‌وجه ضرورت ندارد و در واقع ممکن است به نوعی مسیح‌شناسی بدعت‌آمیز بیانجامد، زیرا بر اساس آموزه‌هایی که شوراها و جهانی کلیسا به‌ویژه شورای کالسدون بسط داده‌اند، شخص واقعی مسیح که افکار خدا را می‌اندیشد، کلمات خدا را به زبان می‌آورد و تمام کارهای خدا را انجام می‌دهد، همان کلمه ابدی یا پسر خداوند و دومین شخص تثلیث است. عیسی مسیح نه انسانی است منتخب خدا و نه انسانی است که خداوند در او حلول کرده است. او نه موجود واسطه‌ای است که خداوند او را به‌عنوان برترین مخلوقش خلق کرده است و نه موجود مرکبی است که بخشی از او الهی است و بخشی دیگر

انسانی. بر اساس اعتقادنامه نیقیه، عیسی پسر خداست، «ذاتش با پدر یکی است... همو که خالق همه موجودات است».

انجیل یوحنا بیشترین تأکید را دربارهٔ هویت الهی مسیح دارد، زیرا [در این انجیل] همان کسی که دربارهٔ خودش می‌گوید من تنها راه رسیدن به پدر هستم، این سخن را نیز دربارهٔ خودش اظهار می‌کند: «من قبل از ابراهیم بودم» (یوحنا ۸: ۵۸)؛ این سخن یگانگی مسیح را با مجموعه‌ای از امور نجات‌بخش، که به معنای دقیق کلمه فانی هستند، تضعیف می‌کند. مسیحیان پیرو حکمت خالده نتیجه می‌گیرند که با توجه به این سخن، اشتباه است یگانگی تنها پسر ابدی خداوند را با ظهور تاریخی به اصطلاح تکین وی در فلسطین سدهٔ اول، درهم آمیزیم. مسیحیان پیرو حکمت خالده این مطالب را که فقط یک پسر خدا وجود دارد، او تنها باعث‌وبانی نجات است و عیسی مسیح همان پسر است، انکار نمی‌کنند. با وجود این، آنان ادعا می‌کنند که هیچ دلیل دینی یا انجیلی وجود ندارد که گمان کنیم این پسر فعل نجات بخشش را محدود به حضور جسمانی‌اش به عنوان عیسی کرده است. بلکه برعکس، آن‌گونه که ائاناسیوس قدیس و دیگر آباء کلیسا اصرار می‌ورزند، اگرچه «کلمه جسم شد و در میان ما زندگی کرد» (یوحنا ۱: ۱۴)، در بدنش محصور و محبوس نبود حتی در زمان خلافت زمینی‌اش.

با پیگیری این خطر فکری، می‌توانیم این نکته را درک کنیم که کلمه یا فرزند خدا محدود به یک دین واحد نیست، بلکه همان اصل الهی است که در پشت همهٔ وحی‌های الهی قرار دارد و منبع ابدی نجات همهٔ سنت‌های اصیل است. اگرچه او به عنوان عیسی مسیح واقعاً در مسیحیت تجسد یافت، هیچ دلیلی در متن مقدس یا گفته‌های پیشوایان مسیحی وجود ندارد که فکر کنیم مسیح نمی‌تواند در ادیان غیرمسیحی ظهور یابد و از طریق آن‌ها فعالیت نجات‌بخشش را انجام دهد. در برخی ادیان غیرمسیحی، ممکن است مسیح به نحو شخصی حضور داشته باشد، مثلاً در کریشنا و دیگر خدایان هندو، کسانی که او در آن‌ها نیز انسان موفقی است. در برخی ادیان دیگر نیز مسیح ممکن است به شکل غیرشخصی ظاهر شود. شیوهٔ اخیر دقیقاً همان چیزی است که ما در اسلام می‌یابیم. اسلام نیز همچون مسیحیت از مسیح به عنوان «کلمه خداوند» (کلمه الله) یاد می‌کند،^۴ اما برخلاف مسیحیت، قرآن مقدس را محل قطعی تجسم کلمه الهی می‌داند. اصل وحی الهی در اسلام نه در

قالب یک انسان، که در قالب یک کتاب تجلی می‌کند.

البته این‌گونه کنار هم قرار دادن آموزه‌های اساسی مسیحیت و اسلام مسلماً متدینان وفادار هر دو دین را سراسیمه می‌کند. این کار بسیاری از مسیحیان سنتی را شدیداً نگران و مشوش می‌سازد، چه آنان قویاً در برابر این پیشنهاد مقاومت می‌کنند که مسیح اناجیل (که از نگاه آنان دارای شخصیت الهی است) بتواند به‌طرز مشابهی واقعاً در قلب سنت اسلامی (که مسیح را صرفاً پیامبر می‌داند) حضور داشته باشد. اما بازم نگرانی‌های این دسته از مسیحیان در برداشت نادرست آنان از آموزه‌های سنت خودشان ریشه دارد. زیرا در واقع صورت‌بندی اعتقادی نخستین شوراها کلیسا با این مساوی دانستن باطنی و استعلایی سازگار است، زیرا یگانگی مسیح با پدر را (که مسلمانان آن را شرک می‌نامند) نمی‌پذیرد. بر این اساس، پسر خدا بود که در قالب مسیح تجسم یافت، نه خدای پدر. پسر خدا به‌صراحت درباره خود گفت: «پدر از من بزرگ‌تر است» (یوحنا ۱۴: ۲۸). وی همچنین درباره «صعود به سوی پدر من و پدر شما، به سوی خدای من و خدای شما» (یوحنا ۲۰: ۱۷) صحبت کرد. به‌دلیل چنین سخنانی است که مسیحیان شرقی به‌شدت تأکید می‌کنند در میان نظم الهی نوعی سلسله‌مراتب وجود دارد و خدای پدر در مقام *aitia* یا علت (*cause*) از دو شخص دیگر تثلیث برتر است. عیسی مسلماً خدا است و مسیحیان پیرو حکمت خالده جزو نخستین کسانی‌اند که از حقیقت نجات‌بخش این کلمات قصار حیرت‌انگیز دفاع می‌کنند. اما معنای این سخن این نیست که قدرت نجات‌بخش عیسی در یک لحظه واحد تاریخی به‌صورت کامل مصرف شده است یا اینکه او خدا بماهو خدا (که مسلمانان آن را الله می‌نامند) است.^۵

نگارندگان کاملاً توجه دارند که این نکات ظریف الهیاتی سزاوار تحلیل بسیار دقیق‌تر از آنی است که در اینجا ارائه کردیم؛ لذا به خوانندگان یادآور می‌شویم هدف این مقاله صرفاً این است که در این زمینه فتح بابی کند. همچنین به خوانندگان یادآور می‌شویم که وقتی سراغ دومین نکته خود می‌رویم، برداشت نادرست از آموزه‌ها، که اکنون درباره‌اش صحبت کردیم، در یک سویه خط تاریخی بلند قرار می‌گیرد که سوءاستفاده از آموزه‌ها در سویه دیگر آن قرار دارد. قبل از این عوامل نیز به‌لحاظ تاریخی مجموعه عوامل دیگری وجود داشته است که نمی‌خواهیم تأثیرشان را، در ایجاد تصور «برخورد» بین مسیحیت و اسلام، اندک جلوه دهیم.

احتمالاً مهم‌ترین عامل این است که پیش از سوءاستفاده موردبحث ما دورهٔ سرنوشت‌سازی از تاریخ وجود دارد که مشخصهٔ آن کناره‌گیری و غفلت از آموزه‌های سنتی است. در این دوره، که از زمان رنسانس آغاز شد، میراث مسیحی غربیان رو به ضعف گذاشت و آرمان‌های «عمودی» مؤمنان بیش‌ازپیش جای خود را به جاه‌طلبی‌های «افقی» اخلاف دنیاگرا داد. اگر شور تبلیغی مسیحیان رو به تحلیل نمی‌رفت - شوری که تا حد فراوانی مرهون عقایدی همچون عقیده به منحصر به فرد بودن آشکار مسیح بود - و جای خود را به وارثان پسامسیحی در حال رشد نمی‌داد، آنگاه این سوءبرداشت‌ها هرگز به سوءاستفاده یا دست‌کم آن نوع سوءاستفاده‌ای که در ادامه دربارهاش صحبت می‌کنیم، منجر نمی‌شد. وقتی تمدن غربی از تأکید بر سلطنت «آن‌جهانی» (یوحنا، ۱۸: ۳۶) صرف‌نظر کرد، تمایل به نجات روح افراد جای خود را به «رسالت تمدن‌سازی» داد، رسالتی که می‌خواست انسان را به‌مثابهٔ یک کل نجات دهد. همچنین انرژی‌ای که صرف تبلیغ مسیحیت می‌شد صرف عرصهٔ اقتصاد و قدرت سیاسی شد، دو عرصه‌ای که به‌ترتیب نیروی محرک سیاست‌های سلطه‌جویانه، توسعه‌طلبانه و استعمارگرایانه اروپاییان شد.^۶

استفادهٔ نادرست از آموزه‌ای سنتی

اگر برداشت نادرست و غفلت از آموزه‌های دینی در غرب مسیحی شرط سیاسی لازم برای درگیری با جهان اسلام را به وجود آورد، استفادهٔ نادرست از آموزه‌های دینی در جهان اسلام نیز شرط عقلانی لازم برای ظهور اشکال خشن افراط‌گرایی را فراهم آورد. تمام این سه عامل در کنار هم شرط کافی برای آن چیزی هستند که از نگاه برخی درگیری اجتناب‌ناپذیر تمدن‌ها قلمداد می‌شود.

احتمالاً روشن‌ترین و مهم‌ترین نمونهٔ این نوع سوءاستفاده از آموزه‌ها، که برخی آن را در تأیید دیدگاه هانتینگتون نقل می‌کنند، مورد اسامه بن‌لادن است. در واقع از منظر حکمت خالده، خشونت‌هایی که بن‌لادن طرفدار آن بود، حقیقتاً در خشونت علیه سنت وی ریشه داشت، زیرا او به‌صورت نادرستی اجزای اندیشهٔ دینی و سکولار را با هم ترکیب کرد. برای نمونه، وی در مقایسهٔ زیر بین تروریسم و اصل مقابله‌به‌مثل یا عمل تلافی‌جویانه^۷، این ترکیب نادرست را انجام داد:

تروریسم (رهاب) می‌تواند هم امری پسندیده باشد و هم امری ناپسند. مرعوب ساختن و ترور کردن شخص بی‌گناه ناخوشایند و ناعادلانه است و

ترور کردن ناعادلانه مردم هم کار درستی نیست. با این حال، ترور کردن ظالمان و مجرمان و دزدان و غارتگران برای امنیت و حفظ اموال مردم لازم است. در این باره جای هیچ شکی وجود ندارد. هر حکومت و تمدن و فرهنگی مجبور است که در برخی شرایط برای براندازی فساد و استبداد به تروریسم متوسل شود. هر کشوری در جهان نظام امنیتی و مأموران امنیتی خود را دارد، پلیس خود را و ارتش خود را. همه این نهادها برای این طراحی شده‌اند که کسانی را که حمله به آن کشور یا شهروندان آن کشور را حتی در فکرشان خطور می‌دهند، ترور کنند. تروری که ما انجام می‌دهیم از نوع پسندیده آن است، زیرا متوجه استبدادگران، متجاوزان و دشمنان الله است.^۸

بن‌لادن در این سخن خویش، با سوءاستفاده از تفاوت معنای سنتی و جدید واژه /رهاب، که امروزه به تروریسم ترجمه می‌شود، کوشیده است از یک سو مدعای خویش درباره مشروعیت تروریسم را موجه جلوه دهد و از دگر سو این مدعایش را موجه جلوه دهد که جنگ علیه تروریسم جنگ علیه اسلام است. اما واقعیت این است که کاربردها و معانی رهب (ریشه‌ای که /رهاب از آن مشتق شده است) سراپا مثبت است، زیرا قرآن این ریشه را در موارد زیر به کار می‌برد: به معنای «ترس از خدا» («سراغاز حکمت» در سنن ابراهیمی) یا «خشیت داشتن از خداوند»^۹ درباره کسانی که از خدا می‌ترسند، یعنی رهبانیون^{۱۰} درباره ترس متجاوزان از قصاص که همچون عاملی بازدارنده از حملات عمل می‌کند.^{۱۱} اگر به لوازم این کاربردهای مختلف ریشه رهب در قرآن توجه کنیم، خواهیم دید که واژه /رهابی (کسی که عمل /رهاب را انجام می‌دهد) به صورت ضمنی معنای سنتی «رهبانیون خائف از خدا، عاشق به صلح و بازدارنده از حملات» را به همراه دارد! بدین سان بن‌لادن، با به‌کارگیری این واژه و سوءاستفاده از تفاوت بین کاربرد سنتی و مدرن آن، می‌خواهد استدلال کند تروریسم عملی «ستودنی» است نه عملی «شنیع» - تمایزی که در انگلیسی چندان خود را نشان نمی‌دهد، اما در عربی با توجه به تفاوت کاربرد سنتی و مدرن واژه /رهاب کاملاً خود را نشان می‌دهد.

برای تصحیح این سوءاستفاده از زبان و کمک به افشای یکی از توجیهات احتمالی نزاع [بین اسلام و مسیحیت]، لازم است که واژه درست قرآنی برای

تروریسم را به کار ببریم. این واژه، طبق دیدگاه شیخ علی جمعه، مفتی اعظم مصر^{۱۲} ارجاف است نه ارهاب. ارجاف، که به معنای خرابکاری و ارباب به منظور ایجاد آشوب و اغتشاش در جامعه است، از ریشه رَجَف مشتق شده است که به معنای «به لرزه در آوردن»، «ترساندن»، «حرکت خشونت‌آمیز»، ایجاد تشنج یا آشفته‌گی است. قرآن مشتقات این واژه را درباره نظام طبیعی، فراطبیعی و اجتماعی، به ترتیب برای اشاره به زمین‌لرزه، روز واپسین و کسانی که اغتشاشات شدید در جامعه ایجاد می‌کند، به کار می‌برد.^{۱۳} مجازات قانونی ارجاف نیز کاملاً مشخص است، زیرا مجازات آن بدون ابهام اعدام است.

از همین روست که تحلیلگرانی همچون داگلاس استروساند به درستی مقامات غربی را توصیه می‌کند که از آن واژگانی که بن‌لادن و اعضای القاعده برای توصیف اعمال خود به کار می‌برند، استفاده نکنند، به‌ویژه از واژگان مشتق از جهاد. از آنجا که واژه جهاد در معنای وسیع خود به «تلاش و تکاپو در راه خدا» اشاره دارد، استروساند می‌گوید: «اینکه [دشمنانمان را] جهادی و مجاهد (افراد مشارکت‌کننده در جهاد) توصیف کنیم، نه تنها ادعای مشروعیت آن‌ها را تأیید می‌کند، بلکه همچنین تلویحاً این معنا را می‌رساند که ما خود اسلام را دشمنان قلمداد می‌کنیم» [۱۶، همچنین رک ۱۷].

در واقع، بن‌لادن با طرح این ادعا که قوانین قدیمی اسلامی دیگر کافی نیست و قواعد جدیدی لازم است که مبتنی بر اجتهاد باشند، استدلال می‌کند که لازم است قوانین سنتی جهاد در اسلام را زیر پا بگذاریم.^{۱۴} در اسلام، اجتهاد نوعی تلاش خلاق اما قاعده‌مند برای دستیابی به دیدگاه‌های تازه، در باب مسائل قدیمی یا استنباط احکام قانونی برای اوضاع جدید، از جمله جنگ است، تلاشی که از طریق مراجعه به منابع پذیرفته‌شده قانون اسلام صورت می‌گیرد.^{۱۵} از آنجا که بن‌لادن ادعا دارد ایالات متحده آمریکا سیاستش را نه بر اصول اخلاقی، که بر منافع خاص مبتنی کرده است، معتقد است ایالات متحده انگیزه دارد آنچه را او سیاست خارجی «صلیبی-صهیونیستی» قلمداد می‌کند، در صورت ترکیب مناسب هزینه‌ها و منافع تغییر دهد. به این ترتیب است که وی به تهدید مردم آمریکا می‌پردازد. او مباحثات می‌کند که به ازای هر دلاری که تروریست‌ها در ماجرای حملات به مرکز تجارت جهانی صرف کردند، بیش از یک میلیون دلار به اقتصاد آمریکا آسیب وارد

کردند.^{۱۶} وی همچنین می‌گوید که استراتژی کنونی تروریست‌ها در عراق و دیگر نقاط جهان نیز این «اقتصاد تروریستی» را در تئاترهای عملیاتی جدید ادامه می‌دهد، تا در نهایت ایالات متحده آمریکا را ورشکست کند، همان طور که «ما، در کنار مجاهدین، روسیه را در عرض ده سال» در افغانستان زمین‌گیر کردیم.

به‌طور خلاصه، سوءاستفاده بن‌لادن از اصل مقابله‌به‌مثل محصول نوعی اجتهاد کاملاً نادرست است، اجتهادی که اجزای تفکر اسلامی و تفکر «ماکیاولیستی» سکولار را به شیوه‌ای با هم تلفیق می‌کند که از لحاظ معنوی مرگ‌بار و التقاطی است. اما او مطمئناً صلاحیت آن را ندارد که قضاوت‌های حقوقی اسلامی بازگو کند، چه رسد به اینکه بخواهد اجتهاد کند. او در محیط آمریکا، تقریباً شبیه کسی است که هرگز به مدرسه حقوق نرفته است و با این حال ادعا دارد همهٔ اساتید قانون اساسی ایالات متحده در تفسیر ماده‌ای از قانون اساسی ایالات متحده در اشتباه هستند.

بنابراین مهم است که مقامات غربی تمایز بین اسلام سنتی و آشکال خشن بنیادگرایی اسلامی را به رسمیت بشناسند و متوجه شوند که چه خطاهای جدی استراتژیکی از مفهوم برخورد ضروری یا اجتناب‌ناپذیر بین اسلام و غرب ناشی می‌شود. در واقع، برخلاف مسیحیت سنتی، تمدن سنتی اسلامی به‌آسانی ادیان دیگر را در جهان معنوی خود ادغام می‌کند، زیرا اسلام به ما می‌آموزد که هرچند خدا یکی است، پیامبران بسیاری وجود دارند. همان طور که نصر [۱۲] اشاره می‌کند:

در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که نوشتن تاریخ رزیونیستی معمول است. اما صرف‌نظر از اینکه چطور به‌دنبال تحریف تاریخ در راستای اهداف ایدئولوژیک و سیاسی هستیم، نمی‌توانیم این نکته را انکار کنیم که یهودیان و مسیحیان قرن‌ها با صلح و امنیت در میان مسلمانان زندگی کردند، هرچند از تمام حقوق اکثریت مسلمان بهره‌مند نبودند. اما در هر صورت، تاریخ اسلام هرگز شاهد حوادثی از قبیل حادثهٔ سال ۱۴۹۲ یا سال ۱۹۹۲ [که به ماجرای اخراج مسلمانان و یهودیان از اسپانیا و قتل‌عام مسلمانان در بوسنی اشاره دارد] نبود (۱۹۹۸).

اما متأسفانه، برداشت‌های غلط از اسلام در غرب همچنان ادامه دارد.^{۱۷} از دیدگاه مکتب حکمت خالده، اگر نادیده‌انگاری و زوال نظام آموزشی و علوم

اسلامی سنتی رخ نداده بود - امری که تقریباً در هر بخش از جهان اسلام با تحمیل شیوه‌های فکر و نهادهای سکولار رخ داده است - استدلال‌های بن‌لادن، که تفکر سکولار و مذهبی را با هم تلفیق می‌کند، امکان‌پذیر نمی‌بود و مستمسک هیچ مسلمانی قرار نمی‌گرفت.^{۱۸} این نادیده‌انگاری و زوال نخستین بار در دوره استعمار رخ داد، دوره‌ای که منجر شد بسیاری از مسلمانان در قبال غرب دچار «عقدۀ حقارت» شوند، به‌خصوص در میان جوانانی که غالباً قدرت را به حقیقت‌گره می‌زدند و چیزی برای آن‌ها تحقیرآمیزتر از استعمار نبود.

با اینکه لزومی ندارد بین دو دین بزرگ اسلام و مسیحیت برخوردی صورت بگیرد، بدون شک پیوند عمیقی بین اوضاع دینی و سیاسی کنونی وجود دارد. این پیوند ناشی از برداشت نادرست مسیحیان از آموزه‌های سنتی مسیحیت، بی‌توجهی مسیحیان و مسلمانان به آموزه‌های سنتی دینشان و سوءاستفاده مسلمانان از آموزه اسلام سنتی است و دقیقاً همین پیوند است که موجب توهم «برخورد» شده است، توهمی که هانتینگتون و دیگر نظریه‌پردازان از آن سوءاستفاده می‌کنند. فریتيوف شوان [۱۴] به‌طرز گویایی، این وضعیت مدرن را این‌گونه خلاصه می‌کند:

صرف‌نظر از هرگونه سؤال درباره زیبایی‌شناسی یا معنویت، نباید نادیده گرفت که مردم در تمام دوره‌ها از قوی‌ترین‌ها تقلید کرده‌اند؛ مردم می‌خواهند قبل از داشتن قدرت، حداقل تظاهر به داشتن قدرت کنند. امور زشت جهان مدرن مترادف با قدرت و بی‌نیازی شده است. در حالی که قدرت مادی امر «دنیوی» است، ماهیت زیبایی هنری امر معنوی است و از آنجا که افراد دنیوی قدرت را مترادف با هوش می‌گیرند، زیبایی سنت نه‌تنها با ضعف مترادف می‌شود، بلکه با حماقت، توهم و ریشخند بودن مترادف می‌شود؛ شرمساری از ضعف تقریباً همیشه با تفر از آنچه علت این حقارت آشکار به نظر می‌آید - در این مورد سنت، تفکر و حقیقت - همراه است (۱۹۸۲، ص ۷۹).

پی‌نوشت‌ها

۱. «قَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ» (کسانی که [به تثلیث قائل شده و] گفتند: «خدا سومین [شخص از] سه [شخص یا سه اقوم] است، قطعاً کافر شده‌اند، و حال آنکه هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست) (مانده، ۷۳): «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ... إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ» (ای اهل کتاب، در دین خود غلو نکنید، و درباره خدا جز [سخن] درست مگویید. مسیح، عیسی بن مریم، فقط پیامبر خدا است... خدا فقط معبودی یگانه است. منزه از آن است که برای او فرزندی باشد) (نساء، ۱۷۱).
۲. رجوع کنید به اثر ممتاز فیلسوف سوئیسی و شارح پیش‌گام مکتب حکمت خالده [۱۴].
۳. اما اینکه همگام با مکتب حکمت خالده، بگوییم مسیحیت چیزی جز یکی از ادیان وحی‌شده الهی نیست و غیرمسیحیان می‌توانند مستقل از رویدادهای اناجیل نجات یابند، برای بسیاری از مسیحیان به معنای نقض دینشان است. زیرا برای نمونه، کلیسای کاتولیک مسیحیان، شورای واتیکان دوم موضعی عمدتاً شمول‌گرایانه اتخاذ کرده و وجود برخی حقایق نجات‌بخش را در دیگر ادیان پذیرفته است و با این حال، دومینوس ایسوس (۲۰۰۰) در بیان این اعتقادنامه آشکارا این دیدگاه را رد می‌کند که جز از طریق مسیح (که رنج، مرگ و رستاخیز تاریخی‌اش وسیله لازم برای رستگاری تمام افراد قلمداد می‌شود) راه‌های نجات دیگری وجود دارد.
۴. [یاد کن] هنگامی [را] که فرشتگان گفتند: «ای مریم، خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود، که نامش مسیح، عیسی بن مریم است مژده می‌دهد، در حالی که [او] در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان [درگاه خدا] است.» (إِذْ قَالَتْ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ) (آل عمران، ۴۵).
۵. برای بررسی کامل‌تر و نظام‌مندتر این نکات مسیح‌شناسانه، رک [۱، ۲].
۶. همان گونه که شرارد [۱۵] اشاره کرده است «می‌توان گفت که تلاش‌های کلیسا برای ایجاد یک حکومت کلیسایی جامع و فراگیر فرایندی را به وجود آورد که نتیجه معکوس رژیم دمکراتیک سکولار مدرن شده (۱۹۹۸، ص ۴۴).
۷. «عمل تلافی‌جویانه‌ای که بن‌لادن از آن سخن می‌گوید] صرفاً راهبردی است که با هم‌دستی آغاز می‌شود و سپس همان کاری را انجام می‌دهد که طرف مقابل در حرکت قبلی خود آن را انجام داده است. برای تحلیل مفصل‌تر درباره انحراف راهبردی بن‌لادن از میراث اسلامی، تحلیلی از نظریه بازی و لوازم آن برای پاسخ راهبردی ما بهره می‌برد، رک الانصاری [۴].
۸. برای مجموعه‌ای مفید، که حاوی ترجمه ۳۴ بیانیه بن‌لادن است، رک لارنس [۱۰].
۹. برای نمونه، رک بقره، ۴۰: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ» (ای فرزندان اسرائیل، نعمت‌هایم را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آرید، و به پیمانم وفا کنید، تا به پیمانتان وفا کنم، و تنها از من بترسید)، اعراف، ۱۵۴: «وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْفَضْبُ أَخَذَ الْأَلْوَابَ فِي سُبْحَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ» (و چون خشم موسی فرو نشست، الواح را برگرفت؛ و در رونویس آن، برای کسانی که از پروردگارشان بیمناک بودند، هدایت و رحمتی بود)، نحل، ۵۱: «وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَخَذُوا الْإِنْسَانَ إِلَهًا إِنَّهُ هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلْيَأْيُرْ فَارْهَبُونِ» (و خدا فرمود: «دو معبود برای خود بگیرید. جز این نیست که او خدایی یگانه است. پس تنها از من بترسید.»). برای تحلیل مفصل‌تر از این نکات زبانی، رک منبع [۵].
۱۰. راهب واژه‌ای عربی برای فرد صومعه‌نشین و تارک دنیا (monk) است و رهبانیت نیز به معنای صومعه‌نشینی و ترک دنیا است. برای نمونه، رک حدید، ۲۷: «هُمْ قَفِيئًا عَلَىٰ آثَارِهِمْ بُرْسُلَانَا وَ قَفِيئًا بَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَ آتِيَاءُ الْإِنجِيلِ وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَافِقَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» (آن‌گاه به‌دنبال آنان پیامبران خود را، پی در پی، آوردیم، و عیسی پسر مریم را در پی [آنان] آوردیم و به او انجیل عطا کردیم، و در دل‌های کسانی که از او پیروی کردند رافت و رحمت نهادیم و [اما] ترک دنیایی که از پیش خود درآوردند ما آن را بر ایشان مقرر نکردیم مگر برای آنکه کسب خشنودی خدا کنند، با این حال آن را چنان

که حق رعایت آن بود منظور نداشتند. پس پاداش کسانی از ایشان را که ایمان آورده بودند بدان‌ها دادیم و[الی] بسیاری از آنان دستخوش انحرافند).

۱۱. برای نمونه، «وَأَعْلُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّكَ وَاللَّهُ وَ عَدُوَّكُمْ وَ الْآخِرِينَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ» (و هرچه در توان دارید از نیرو و اسب‌های آماده بسیج کنید، تا با این [تدارکات] دشمن خدا و دشمن خودتان و [دشمنان] دیگری را جز ایشان که شما نمی‌شناسیدشان و خدا آنان را می‌شناسد بترسانید) (انفال، ۶۰). اگرچه ترجمه‌های انگلیسی واژه تَرْهِبُونَ غالباً بر «لقای ترس» به دشمنان تأکید می‌کنند، توجه به این نکته مهم است که این واژه، همان طور که مفسران سنتی قرآن اشاره کرده‌اند، تلویحاً به بازدارندگی از طریق دفاع از خود و با هدف صلح اشاره می‌کند.

۱۲. برای نمونه، رک جمعه [۶]، صص ۱۳۱-۱۳۲. این منبع مجموعه‌ای از مقالاتی است که وی به‌صورت هفته‌ای، در روزنامه‌الاهرام، مشهورترین روزنامه مصر، منتشر می‌کرد.

۱۳. برای این نوع کاربردها، به‌ترتیب رک اعراف، ۷۸ [فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ] (آن گاه زمین لرزه آنان را فرو گرفت و در خانه‌هایشان از پا درآمدند)؛ زمل، ۱۴ [يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَ كَانَتْ الْجِبَالُ كَيْبًا مَهِيلاً] (روزی که زمین و کوه‌ها به لرزه درآیند و کوه‌ها به سان ریگ روان گردند)؛ احزاب، ۶۰ [لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا] (اگر منافقان و کسانی که در دل‌هایشان مرضی هست و شایعه‌افکنان در مدینه، از کارشان باز نایستند، تو را سخت بر آنان مسلط می‌کنیم تا جز [مدتی] اندک در همسایگی تو نیایند).

۱۴. برای ارزیابی انتقادی برداشت بن‌لادن از قرآن، رک [۷] و [۳]. اسلام دینی نیست که در آن «اهداف وسایل را را توجیه کند»؛ بنابراین هیچ مسلمانی مجاز نیست که بی‌عدالتی را با بی‌عدالتی پاسخ بگوید.

۱۵. اجتهاد، به‌مثابه نوعی قضاوت اخلاقی، از قبیل آن نوع قضاوت‌های «دینی» نیست که هنگام تصمیم‌گیری برای عمل، در مقابل سایر قضاوت‌ها (سیاسی، اقتصادی یا اجتماعی) قرار گیرد، بلکه نوعی قضاوت پس از در نظر گرفتن تمام جوانب است.

۱۶. ترجمه انگلیسی این نوشته، در آدرس زیر، به‌صورت آنلاین در دسترس است:

<http://www.english.aljazeera.net/English/archive/archive?Archived=7403>.

۱۷. کالین [۹]، با بررسی ریشه‌های تاریخی این رویدادها، نشان می‌دهد که چگونه «نگاه قرون‌وسطایی اروپاییان درباره اسلام، به‌مثابه نوعی بدعت و درباره پیامبر اسلام، به‌مثابه یک شیاد، مبنای دینی برای موضع تقابل‌جویانه اروپاییان فراهم آورد، موضعی که تا امروز نیز باقی مانده است و پس از حملات یازده سپتامبر ابعاد جدیدی به خود گرفته است (۲۰۰۴، صص ۱۴۴).

۱۸. برای نمونه، لومبارد [۱۱] «ناهماهنگی در به‌کارگیری علوم اسلامی سنتی را که موجب شده است سوءبرداشت‌های اصلاح‌گرایان افراطی و سکولارهای لیبرال باقی بماند و شایع شود» بررسی می‌کند (۲۰۰۴).

منابع

1. Cutsinger JS (2002a) Hesychia: An orthodox opening to esoteric ecumenism. In: Cutsinger JS (ed) Paths to the heart: Sufism and the Christian East. World Wisdom, Bloomington
2. Cutsinger JS (2002b) The mystery of the two natures. In: McDonald B (ed) Every branch in me: Essays on the meaning of man. World Wisdom, Bloomington
3. Dakake D (2004) The myth of a militant Islam. In: Lumbard J (ed) Islam, fundamentalism, and the betrayal of tradition: Essays by Western Muslim scholars. World Wisdom, Bloomington, pp 3–37
4. El-Ansary W (2004) The economics of terrorism: How Bin Laden is changing the rules of the game. In: Lumbard J (ed) Islam, fundamentalism, and the betrayal of tradition: Essays by Western muslim scholars. World Wisdom, Bloomington, pp 191–235
5. El-Ansary W (2007) A note on the Qur'a'nic basis for the use of language in the 'War Against Terrorism' (forthcoming)
6. Goma'a SA (2006) Sama't al-'Asr. Cairo: Da'r al-Faru'q
7. Gwynne R (2006) Usamah bin Ladin, the Qur'a'n, and Jihād. Religion 36 (2):61–90
8. Huntington S (1996) The clash of civilizations and the remaking of world order. Simon and Schuster, New York
9. Kalin I (2004) The roots of misconception: Islam and the West. In: Lumbard J (ed) Islam, fundamentalism, and the betrayal of tradition. World Wisdom, Bloomington, pp 143–190
10. Lawrence B (ed) (2005) Messages to the world: The statements of Osama Bin Laden. Verso, New York
11. Lumbard J (2004) The decline of education and the rise of ideology in the modern Islamic World'. In: Lumbard J (eds). Islam, fundamentalism, and the betrayal of tradition. World Wisdom, Bloomington, pp 39–77
12. Nasr SH (1998) The spiritual significance of Jerusalem: The Islamic vision. Islamic Q 4:233–242
13. Schuon F (1982) Castes and races. Perennial Books, Middlesex
14. Schuon F (1984) The transcendent unity of religions. Quest Books, Wheaton
15. Sherrard P (1998) Christianity: Lineaments of a sacred tradition. Holy Cross Orthodox Press, Boston
16. Streusand D (2007) Issues and comment section. National Post, 26 May, <http://www.davesim.blogspot.com/2007/05/dave-sims-blogandmail-258-may-27th-2007.html>
17. Streusand D, Harry T (2006) Choosing words carefully: language to help fight Islamic terrorism. National Defense University, Center for strategic communications, http://www.army.mil/professionalwriting/volumes/volume4/july_2006/7_06_4.html